دیدگاه‌ها و فعّالیت‌های حدیثی شیخ محمّد حسین کاشف الغطا

توحید پاشایی

چکیده

یکی از دانشمندانی که در سدهٔ اخیر، در کنار ابعادی چون فقاهت و مرجعیت، در بُعد حدیثی دارای آرا و آثار قابل توجّه است، مرحوم آیة الله شیخ محمّد حسین کاشف الغطاست. از آن جایی که به این بُعد از زندگی او کمتر پرداخته شده، در این مقاله سعی بر آن داریم تا به این امر ـ تا آن جا که حجم مقاله اجازه دهد ـ ، بپردازیم.

در دیدگاه‌های حدیثی ایشان، موضوعاتی از قبیل: جبران ضعف سند به وسیلهٔ علوّ مضمون، تقدّم عقل بر نقل در تعامل با روایات، میزان اعتبار کتب اربعه، قاعدهٔ کلّی در عمل به روایات و قسمت قابل توجّهی نیز شرح حدیث است.

کلید واژه‌ها: کاشف الغطا، حدیث، اعتبار کتب اربعه

نگاهی به زندگانی مرحوم کاشف الغطا

محمّد حسین بن علی بن محمّد رضا بن موسی بن جعفر کاشف الغطا، در سال ۱۲۹۴ق، در شهر نجف اشرف، دیده به جهان گشود (*موسوعة النجف الأشرف*: ص ۱۷۳). وی در خانواده‌ای که همه اهل علم و تقوا بودند، بزرگ شد و بسیاری از اعضای خاندان او از مجتهدان و عالمان ربّانی بودند. نسب ایشان با سه واسطه به شیخ جعفر کاشف الغطا می‌رسد.

او ده ساله بود که ادبیات عربی را فرا گرفت و استادان وی، در وجودش علاقهٔ فراوانی نسبت به ادبیات، مشاهده کردند. در نتیجه، در آموزش او اهتمام ورزیدند، تا این که ادیب برجسته‌ای گشت.

ایشان، علاوه بر ادبیات عرب، در علوم دیگر، مثل طب، ریاضیات، فلسفه و فقه و اصول، بسیار چیره‌دست بود (همان جا).

استادان وی

استادان مرحوم کاشف الغطاء بدین قرارند:

۱. آخوند ملاّ محمّد کاظم خراسانی، صاحب کتاب نفیس *کفایة الأصول*
۲. سیّد محمّد کاظم طباطبایی یزدی، صاحب کتاب معروف *العروة الوثقی*
۳. شیخ محمّد رضا همدانی، صاحب کتاب فقهی *مصباح الفقیه*
٤. میرزا محمّد تقی شیرازی
٥. شیخ محمّد باقر اصطهباناتی
٦. شیخ احمد شیرازی
۷. شیخ محمّد رضا نجف‌آبادی (*أساطین المرجعیة العلیا فی النجف الأشرف*: ص ۱۷۶ ـ ۱۷۵؛ *المراجعات الریحانیة*: ص ۱۴؛ *موسوعة النجف الأشرف*: ص ۱۷۳).

ویژگی‌های نوشتاری و بیانی وی

مرحوم کاشف الغطاء، بین قوّت اسلوب در نوشتار، و بلندی و شرافت در خطابه و بیان، جمع کرده بود. وی در هنگام تکلّم، بسیار فصیح سخن می‌گفت و از امثال عربی و روایات نبوی معتبر، بهره می‌گرفت (*أساطین المرجعیة العلیا*: ص ۱۷۶).

سلوک اجتماعی و علمی وی

کاشف الغطاء بسیار اهل مطالعه بود و آثار گوناگونی از خود، به یادگار گذاشت. او امام جماعت حرم مطهّر امام علی؈ بود و بعد از نماز، به تدریس فقه می‌پرداخت (همان جا).

وی با ابداع بسیاری از قواعد فقهی، تحوّل عظیمی در فقه پدید آورد. یکی از آرای فقهی قابل توجّه ایشان، صحّت عقد دائم با اهل کتاب است و در این رأی، آیات عظام حاج آقا حسین بروجردی؆ و سیّد ابو الحسن اصفهانی؆ با ایشان هم‌عقیده هستند. این، در حالی است که عموم علمای شیعه، صرفاً قائل به صحّت ازدواج موقّت با زنان اهل کتاب هستند (*«الأرض و التربة الحسینیة»*: ص ۳۰۸؛ *چشم و چراغ مرجعیت*: ص ۱۲۳).

سفرهای وی

مرحوم کاشف الغطاء، از جملهٔ رحالان شمرده می‌شود؛ چه این که سفرهای متعدّدی به مناطق گوناگون جهان اسلام نمود و از این راه، معارف شیعه را رواج می‌داد. او در سال ۱۳۲۹ ق، به حجّ بیت الله الحرام، مشرّف شد و از مکّه به دمشق و از آن جا به بیروت رفت و مدّت سه سال در سوریه و مصر، اقامت گزید و در حرکت‌ها و جنبش‌های آزادیخواهان سوری شرکت کرد.

او در سال ۱۳۳۲ ق، و تقریباً دو ماه قبل از جنگ جهانی اوّل، از راه حلب به نجف باز گشت و در سال ۱۹۳۱ م، کنگره‌ای را در قدس بر پا نمود. سپس در اوّل ربیع اوّل ۱۳۵۲ از راه کرمانشاه به

ایران آمد و هشت ماه در شهرهای مختلف، در رفت و آمد بود و به زبان فارسی، سخنرانی می‌کرد و دو بار به درخواست محمّدرضا پهلوی، با وی ملاقات کرد. وی در تابستان ۱۳۶۶ ق، به روستای کِرِند (نزدیک کرمانشاه) مسافرت کرد و در سال ۱۳۶۷ ق، به تهران آمد و میهمان حاج حسین ملک التجار (صاحب کتاب‌خانهٔ معروف) بود و از آن جا به زیارت امام رضا﷣ مشرّف شد (برای اطّلاع بیشتر، ر.ک: *أساطين المرجعية العليا*: ص ۲۰۰ ـ ۲۰۴؛ «*الأرض و التربة الحسينية*»: ص ۳۱۱ ـ ۳۱۲).

ادیب و شاعر بودن وی

کاشف الغطاء، از جمله دانشمندان دینی‌ای است که به قلّه‌های رفیع ادب، دست یازیده بود. وی دارای ذوقی سلیم و قریحه‌ای وافر در شعر و ادب بود و اشعاری لطیف و بدیع سروده که موجود است.

یکی از اشعار ایشان، قصیده‌ای به زبان عربی است که در رثای امام حسین﷣ سروده و اوّلین بیت آن، چنین است:

دع الدنيا فما دار الفناء   بأهل للمودّة والصفاء (موسوعة النجف الأشرف: ص ۱۸۵).

یکی دیگر از سروده‌های زیبای ایشان، قصیدهٔ «شعری و شعوری و عواطفی لطائفی» است که در آن، آمده:

بنی آدم إنّا جميعاً بنو أب   لحفظ التّآخی بيننا و بنو أم
رأيتكم شتى الحزازات بينكم   و ما بينكم غير التّضارب بالوهم
فلا حجب فيكم تمدّ على هجى   ولا حزم منكم تشدّ على خرم[1]

آثار علمی وی

تألیفات ایشان، فراوان است که متأسّفانه، بسیاری از آنها به زیور طبع، آراسته نشده‌اند؛ امّا آثار چاپ شده ایشان، عبارت‌اند از:

۱. *الدين و الإسلام*
۲. *المراجعات الريحانية*
۳. *أصل الشيعة و أصولها*
٤. *الأرض و التربة الحسينية*
۵. *تحرير المجلّة*

---

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: «الأرض و التربة الحسينية»: ص ۳۰۸؛ *المراجعات الريحانية*: ص ۳۲ ـ ۳۶

۶. تعلیقات علی سحر بابل، دیوان السیّد جعفر الحلّی (برای اطّلاع بیشتر از آثار مطبوع و مخلوط ایشان، ر.ک.: أساطین المرجعیة العلیا: ص ۲۵۱ ـ ۲۵۷؛ معجم المؤلّفین العراقیین فی القرنین التاسع عشر والعشرین: ص ۱۴۴ ـ ۱۴۷).

شاگردان وی

از خرمن دانش مرحوم کاشف الغطا، افراد بسیاری خوشه چیده‌اند که از میان آنها می‌توان به این افراد، اشاره کرد:

۱. سیّد محمّد جواد غریفی
۲. شیخ محمّد جواد مغنیهٔ عاملی
۳. شیخ عبد الرضا کاشف الغطا
٤. شیخ ابراهیم مبارک (ر.ک: *المراجعات الریحانیة*: ص ۴۰ ـ ۴۱).

وفات وی

مرحوم کاشف الغطا، صبح روز دوشنبه، هجدهم ذی قعدهٔ سال ۱۳۷۳، بعد از ادای نماز صبح، بر اثر سکتهٔ قلبی، دار فانی را وداع گفت و جامعهٔ شیعیان، از این ضایعه اسفناک در ماتم فرو رفتند.

جنازهٔ آن مرحوم، پس از تشییعی باشکوه، در مقبرهٔ مخصوصی در وادی السلام نجف، دفن گردید (برای اطّلاع بیشتر، ر.ک.: *أساطین المرجعیة العلیا*: ص ۲۵۸ ـ ۲۶۰؛ *المراجعات الریحانیة*: ص ۳۸ ـ ۳۹).

مبانی علمی مرحوم کاشف الغطا

۱. علوّ مضمون، جابر ضعف سند و مصحّح حدیث است

یکی از مباحثی که بعضاً مورد اختلاف است، «علوّ مضمون» در اثبات صدور احادیث و اخبار است. از آن جایی که احادیث فریقین، از تیررس پدیدهٔ شوم دسّ و جعل، در امان نبوده‌اند، لذا علمای فریقین، از قدیم الأیام تا عصر حاضر، به نگارش و تدوین کتبی که در آن، ملاک‌های قبول و رد احادیث، بیان شود، روی آورده‌اند به طور جدّی به تنقیح مناط و ملاک در این زمینه پرداخته‌اند.

این مطلب نیز کما بیش بر خوانندگان، روشن و آشکار است که ملاک‌های قبول و رد و به عبارت دیگر، صدور و عدم صدور احادیث بین متقدّمان و متأخّران، متفاوت است. در این زمینه، عالمان شیعه، به تفصیل سخن گفته‌اند و در آثار ارزشمند خویش، دربارهٔ اختلاف ملاک‌ها بحث کرده‌اند. معمولاً کتبی که در مورد مبانی نظری علم رجال، بحث کرده‌اند و همچنین مقدّمه‌های کتب فقه استدلالی، در این زمینه، مطالب ارزشمندی دارند (ر.ک.: *کلّیات فی علم الرجال*، جعفر

سبحانی؛ *توضیح المقال فی علم الرجال*، ملا علی کنی: مقدّمه؛ *الوافی*، فیض کاشانی: مقدّمه؛ *الحدائق الناضرة*، شیخ یوسف بحرانی و ...).

بعد از بیان این مقدّمهٔ کوتاه، باید اشاره کرد که علوّ مضمون، یکی از ملاک‌هایی است که اخیراً در میان محقّقان و اصولیان، مطرح شده است و جایگاه ویژهٔ خود را در مباحث، یافته است، گرچه قبول و ردّ چنین ملاکی، به این که آیا در عمل به احادیث، تابع «وثوق سندی» هستیم یا «وثوق صدوری»، باز می‌گردد، این موضوع، خود در خور مقاله‌ای مستقل و گسترده و از حوصلهٔ این مقاله، خارج است (ر.ک: *فوائد الأُصول*: ج ۳ ص ۲۱۴؛ *نهایة الأفکار*: ج ۳ ص ۱۳۵ و ۱۸۵ و ج ۴ ص ۲۲۷؛ *أنوار الأُصول*: ج ۲ ص ۴۶۸).

معیار «علوّ مضمون» را در پذیرش و یا ردّ احادیث، فقط کسانی می‌توانند بپذیرند که قائل به وثوق صدوری احادیث (گر چه از طریقی غیر از رجال سند حدیث) باشند.

برخی از پژوهشگران، در این زمینه تلاش کرده‌اند بین «علوّ مضمون» و «تعالی تعبیر» ـ که به نظر می‌رسد لزومی به این کار نیست ـ، فرق بگذارند (ر.ک: «اثبات صدور حدیث از طریق مضمون‌شناسی و متن» ص ۱۱ و ۱۲).

مرحوم کاشف الغطاء در پاسخ پرسشی دربارهٔ صحّت و اعتبار «دعای صباح» گفته است:

> بر هیچ کس پوشیده نیست که در بیان، برای هر گروه و طائفه‌ای از صاحب متون و علوم، بکه هر امّت یا شهری، شیوه‌ای خاص و لهجه‌ای متمایز از دیگران است. برای نمونه، لهجهٔ یزدی، غیر از لهجهٔ اصفهانی است و لهجهٔ اصفهانی، غیر از لهجهٔ تهرانی یا خراسانی است، در حالی که همهٔ آنها ایرانی هستند. ائمه﷩ نیز شیوه‌ای خاص در ثنای پروردگار و ستایش وی و تضرّع به درگاه او و درخواست از او هستند و هر کس با احادیث ائمه﷩ و کلامشان اُنس گرفته و در دریای ادعیهٔ آنها غرق شده باشد، این نکته را درک می‌کند. هر کس که برایش چنین ملکه‌ای و اُنسی حاصل شده باشد، در این که این دعاها از ائمه﷩ صادر شده، شک نمی‌کند، گذشته از این که این دعا، از تشبیه‌ترین ادعیه به دعاهای امیرمؤمنان، مثل دعای کمیل و ... است؛ زیرا برای هر امامی، با وجود نزدیکی و تشابه کلّی سخنان آنها، شیوه‌ای خاصّ است و این دعا در بالاترین مراتب فصاحت و بلاغت و استواری قرار دارد، علاوه بر این که در این دعا، رغبت کاملی به خداوند و خضوع در برابر وی و نیز استعاراتی شگفت‌انگیز، وجود دارد. به اوّلین فقرهٔ از این دعا بنگرید که: «یا من دلّ علی لسان الصباح بنطق تبلّجه!». آری! از بلاغت آن و استعارات بدیعش، تعجّب می‌کنید و هر گاه به سخن امیرمؤمنان، توجّه کنیم که: «یا من دلّ علی ذاته بذاته»، اطمینان پیدا خواهیم کرد که این دعا، از زبان یکی از امامان﷩ صادر شده، مانند این دعای امام زین العابدین﷥ که: «بک عرفتک و أنت دللتنی علیک». و بالجمله، چه نیکوست سخن بعضی از دانشمندان بزرگمان که: همانا

ما چه بسا اسانید را به وسیلهٔ متون، تصحیح می‌کنیم. پس ضعف سند این دعا، با وجود استواری متنش، ضرری و خللی به این دعای جلیل القدر نمی‌رساند؛ زیرا به وسیلهٔ ذاتش بر ذاتش دلالت می‌کند (*الفردوس الأعلی*: ص ۷۷ و ۷۸).

۲. تقدّم عقل بر نقل در تعامل با روایات

بحث دربارهٔ رابطهٔ بین عقل و نقل و این که کدام‌یک مقدّم است، بسیار گسترده و از مجال این نوشتار، خارج است. این بحث، معرکهٔ آرا واقع شده است؛ امّا به طور خلاصه می‌توان گفت که چهار نظر کلّی وجود دارد:

۱. عقل و نقل، دو منبع مستقل و در کنار هم‌اند؛
۲. عقل و نقل، دو منبع مستقل معرفتی با تقدّم نقل‌اند؛
۳. عقل و نقل، دو منبع مستقل با تقدّم عقل‌اند.
۴. نقل، تنها منبع معرفتی است (ر.ک: *تعارض العقل و النقل*، ابن تیمیّة الحرّانی، که خود یازده جلد است).

از بیان مرحوم کاشف الغطا در پاسخ سؤالی دربارهٔ نجات یافتن یا نیافتن زنازاده در آخرت و این که فرض هالک بودنش، خلاف مقتضای عدل الهی است، چنین بر می‌آید که ایشان، تقدّم عقل را بر نقل، ترجیح می‌دهد. ایشان می‌گوید:

> زنازاده، بر حَسَب قواعد فرقه عدلیه ـ که مطابق با موازین عقلی و ادلّهٔ قطعی است ـ، مانند این که هیچ کس، بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و هیچ کس به خاطر دیگری عِقاب نمی‌شود، حالش مثل حال سایر مکلّفان است. اگر طاعت الهی و نیکوکاری را برگزینند، از اهل بهشت است و اگر معصیت و بدکاری را برگزینند، از اهل جهنّم خواهد بود و از اخبار، هر آنچه با این مطلب منافات دارد، به ناچار باید آنها را تأویل کرد و بر مطلبی حمل کرد که با آن قاعدهٔ محکم، منافاتی نداشته باشد و خبیث بودن نطفه و شقاوت پدر و مادر زنازاده، به گونه‌ای نیست که قدرت و اختیار بر طاعت و معصیت را از وی، سلب کند. در نتیجه، این اخبار (مانند اخبار طینت و سعادت و شقاوت)، مثل این که خداوند متعال، یک مُشت از طینت بشر، برگرفت و گفت: «این، برای جهنّم است» و مُشتی دیگر برگرفت و گفت: «این، برای بهشت است» و مانند سخن خداوند است که: ﴿خداوند، بر قلب‌هایشان مُهر زد﴾ و ﴿خداوند، وی را بر اساس علم، گم‌راه کرد﴾ که در قرآن عزیز، فراوان است و ظاهراً دلالت می‌کند که به گم‌راهی انداختن و مُهر زدن بر دل‌ها و بدبختی، جبراً از جانب خدا بر بندگان است. این مطلب، قطعاً مراد نیست و در این جا، مجالی برای بسط کلام، بیشتر از این نیست (*الفردوس الأعلی*: ص ۹۸).

۳. میزان اعتبار کتب اربعه و احادیث آنها

در میان علماء، در این که کتب اربعهٔ حدیثی شیعه (*الکافی*، *کتاب من لا یحضره الفقیه*، *تهذیب الأحکام* و *الاستبصار*)، معتبرترین کتب حدیثی امامیه هستند، شکّی نیست.

اختلاف، تنها بر سر این نکته است که: آیا کلّیهٔ احادیث کتب اربعه، قطعی الصدور هستند یا خیر؟ اخباریان، قائل به صحّت همهٔ احادیث کتب اربعه هستند و بلکه برخی از آنها پا را از این فراتر نهاده‌اند و قائل به صحتّ همهٔ احادیث کتب حدیثی امامیه شده‌اند (*الفوائد المدنیة*: ص ۳۲).

امّا در میان اصولیان، فی الجمله، این مطلب مورد پذیرش است که احادیث کتب اربعه، به طور کلّی، قطعی الصدور نیستند. این که تعبیر «فی الجمله» به کار برده شد، به این دلیل است که برخی از اصولیانِ متأخّر، قائل به صحّت کلّیهٔ اخبار و احادیث کتاب شریف *الکافی* شده‌اند. مرحوم شیخ محمّد حسین غروی نایینی، از جملهٔ این افراد است.

مرحوم آیة الله سیّد ابوالقاسم خویی، دربارهٔ استاد خود، محقّق نایینی می‌گوید:

> وسمعت شیخنا الأُستاذ الشیخ محمّد حسین النائینی ـ قدّس سرّه ـ فی مجلس بحثه، یقول: «إنّ المناقشة فی أسناد روایات الکافی، حرفة العاجز» (معجم *رجال الحدیث*: ج ۱ ص ۸۱).
>
> از استادمان شیخ محمّد حسین نایینی ـ قدّس سرّه ـ شنیدم که در مجلس بحثش می‌گفت: همانا اشکالِ سندی وارد کردن بر اسناد روایات الکافی، کار کسی است که [از فهم و درایت احادیث] وا مانده است.

مرحوم کاشف الغطاء، بر آن است که با وجود اتّفاق امامیه بر اعتبار کتب اربعه ـ که در صدرشان کتاب *الکافی* قرار دارد ـ، اعتماد کردن بر هر آنچه در این کتاب، روایت شده، صحیح نیست؛ زیرا در آنها هم احادیثِ صحیح وجود دارد، هم ضعیف؛ چه سندی و چه متنی. ایشان، حتّی همین مطلب را عامل تقسیم‌بندی چهارگانه (یا پنجگانهٔ) احادیث از جانب علمای متأخّر امامیه می‌دانند (*«الأرض والتربة الحسینیة»*: ص ۳۷۲ و ۳۷۳).

۴. قاعدهٔ کلّی و ضابطهٔ عمومی در عمل کردن و استنتاج از روایات

همان طور که می‌دانید، جعل و وضع احادیث، از قدیم الأیام، دیده می‌شود و این، پدیده‌ای است که هیچ کس را یارای انکار آن نیست و از طرف دیگر، ما احادیثی داریم (چه در منابع امامیه و چه اهل سنّت) که ظاهراً عقل، آنها را مردود می‌شمارد و طبایع عامّهٔ مردم، بلکه خاصّه، آن را کاملاً نمی‌پذیرند. این دو مطلب و مشابه آنها، ما را بر آن می‌دارد که به تدوین قاعده‌ای کلّی و ضابطه‌ای عمومی و مشخّص در تعامل با روایات و قبول و ردّ آنها بپردازیم. بر این منوال، مرحوم کاشف الغطاء، به بیان قاعده‌ای کلّی در این زمینه پرداخته و مطلبی بدیع و ارزشمند، آورده است. ایشان، ابتدا

روایات را از حیث مضمون به سه دسته تقسیم می‌کند و دربارهٔ هر قِسم، قاعدهٔ مخصوص بـه آن را بیان نموده است.

نوع اوّل، احادیثی است که متضمّن مواعظ، اخلاق، تهذیب نفس و ملحقـات آن (مثـل احادیـث طبّی و بیان خواصّ میوه‌جات و آب‌ها) است. همچنین روایاتی که در بر دارندهٔ ادعیه، اذکار، احـراز و ویژگی‌های آیات و سوره‌های قرآن کریم است.

در این زمینه، مرحوم کاشف الغطا، معتقد است که عمل به چنین روایاتی، برای کلّیهٔ افراد، جـایز است و لزومی به احراز صحّت سند و متن حدیث نیست، مگر این که قـرائن و اِمـارات یقـین‌آور بـه کذب آن، وجود داشته باشد:

> فکلّ خبر ورد فی شیء من هذه الأبواب و الشؤون یجوّز العمل به والإعتماد علیـه لکـلّ أحد من سائر الطبقات، و لا یلزم البحث عن صحّة سـنده و متنـه إلاّ إذا قامـت القـرائن والإمارات المفیدة للعلم بکذبه و أنّه من أکاذیب الدسّاسین والمفسدین فی الدین (همان: ص ۳۶۳).

نوع دوم، احادیثی است که در بر دارنده احکام شرعی (اعم از تکلیفی یا وضعی) هـستند کـه در این زمینه، ایشان بر آن است که عمل کردن به این اخبار و استناد کردن بـه آنهـا، جـز بـرای فقیـه مجتهد که در اثرِ ممارست و کوشش، صاحب مَلَکهٔ استنباط شده است، جایز نیست:

> وکلّ الأخبار الواردة والمرویة فی شیء من هذه الأبواب لا یجـوز العمـل بهـا والإستناد إلیها إلا للفقیه المجتهد الّذی حصلَت له من الممارسة و بـذل الجهـد و اسـتفراغ الوسـع وملکة الإستنباط وکملت له الأهلیة مع الموهبة القدسیة (همان: ص ۳۶۴).

ایشان، این قاعده را در زمینهٔ مستحبّات نیز جاری می‌داند، مگر این که از قبیـل اذکـار و ادعیـه باشد. با این حال، ایشان، مراجعه به مجتهد را، حتّی در مثل این امور، به احتیاط نزدیک‌تر می‌داند:

> بر اهل فضل، علاوه بر عوام، حتّی در امور مستحب، به طور مطلـق جـایز نیـست، جـز آنچه از قبیل اذکار و دعاها باشد؛ زیرا یاد خدا بودن در هر حال، خوب است و در برخـی از مستحبّات، امید به رسیدن به واقع، بس است و این امید، خود، نوعی رسیدن به واقـع است. همان طور که بر این امر، اخبار مَن بَلَغ، دلالت می‌کند که: «هر کس، ثواب کاری به وی برسد و او، آن کار را به امیـد آن پـاداش، انجـام دهـد، بـه وی آن پـاداش داده می‌شود، اگر چه واقعِ مطلب، خلاف آن چیزی باشد که بـه وی رسـیده اسـت»؛ لـیکن رجوع به مجتهد، حتّی در مثل این امور، محتاطانه‌تر است (همان: ص ۳۶۴ و ۳۶۵).

نوع سوم، احادیثی هستند که در بر دارنده اصول عقاید هستند، ماننـد اثبـات آفریـدگار ازلـی و وحدانیت باری تعالی و نبوّت، امامت، معاد و کیفیت آن، و نیز اخباری که دربارهٔ آفریده‌های خداونـد، مثل: آسمان، ستارگان، عرش و کرسی و شهاب‌ها و ابر و باران هستند. همچنین اخباری که دربـارهٔ جن، وحوش و انواع حیوانات بوده، حصر آنها غیر ممکن است.

در این زمینه نیز ضابطه‌ای استوار بیان کرده که عبارت است از این که اگر مضمون روایت، دربارهٔ عقاید و اصول دین باشد، چنانچه مطابق براهین قطعی و ادلّهٔ عقلی و ضروری باشد، به آن عمل می‌شود و هیچ نیازی بر به دست آوردن صحّت داشتن یا نداشتن آن نیست و اگر مضمونش، فی الجمله، امکان داشته باشد، گرچه برهان بر آن اقامه نشده باشد، چنانچه خبر، صحیح السند باشد، بر ظاهرش بسنده می‌شود؛ وگرنه اگر قابل تأویل بر معانی معقول باشد، تأویل برده می‌شود و در صورتی که امکان تأویل نباشد و محتوایش منافی با وجدان و ضرورت باشد، با وجود صحّت سند حدیث، به دلیل خلل در متن و محتوای آن، بدان عمل نمی‌شود؛ بلکه علم آن به اهلش واگذار می‌شود و اگر صحیح السند نباشد، به دیوار زده می‌شود و حتّی حذف آن از میان اخبار، واجب می‌شود (همان: ص ۳۶۵ و ۳۶۶).

۵. قاعدهٔ کلّی در مورد تعارض اخبار

یکی از موضوعات مهمّی که هم در علم اصول فقه و هم در علم حدیث، به آن پرداخته می‌شود، تعارض اخبار است که البته در علم اصول، این بحث به صورت مفصّل‌تر و کلّی‌تر، تحت عنوان «تعادل و تراجیح» یا «تعادل و ترجیح»، بیان می‌شود.

به دلیل اهمّیت بسیار این موضوع، دانشمندان شیعه از زمان اصحاب ائمه تاکنون، در قالب رساله‌های مجزا یا در خاتمهٔ مباحث علم اصول، به آن پرداخته‌اند.

از آن جایی که آثار اصولی مرحوم کاشف الغطا، هنوز مخلوط بوده، به زیور طبع، آراسته نشده است، نظریهٔ دقیق ایشان در این زمینه، قابل نیل نیست؛ امّا ایشان در کتاب *أصل الشیعة وأصولها* ـ که در واقع، کتابی کلامی است ـ، به مناسبتی به بحث تعارض اشاره کرده و به طور اجمال، مطالبی را بیان کرده است:

> فلا ریب حسب قواعد الفن والأصول المقرّرة فی علم أصول الفقه أنّه إذا تعارضت الأخبار وتکافأت سقطت عن الحجّیّة والإعتماد و صارت من المتشابهات و لا بدّ من رفضها والعمل بالمحکمات (*أصل الشیعة و أصولها*: ص ۲۶۳).

> بی‌شک بر اساس قواعد مقرّر در علم اصول فقه، اخبار، هنگام تعارض، از حجّیت ساقط می‌شوند و از جملهٔ متشابهات قرار می‌گیرند و چاره‌ای جز رد کردن آنها و عمل به محکمات نیست.

۶. عدالت صحابه

یکی از مسائلی که موضع افتراق شیعه و سنّی است، مسئلهٔ عدالت صحابیان پیامبر است. اهل سنّت، با استناد به آیاتی از قرآن کریم و همچنین روایاتی که خودشان نقل کرده‌اند، بر آن‌اند که صحابیان پیامبر خدا، همگی عادل‌اند (الصحابة کلّهم عدول)؛ امّا شیعهٔ امامیه قائل است به این که

بین صحابه و دیگران، فرقی وجود ندارد و ادلّهٔ آنان را با براهین قاطع، رد می‌کند. آری! صحابه خصوصیاتی داشته‌اند؛ امّا این ویژگی‌ها به هیچ وجه، موجب حکم کلّی بر عدالت آنها نیست (ر.ک: *مفاهیم القرآن*: ج ۵ ص ۳۳۹ ـ ۳۶۴).

مرحوم کاشف الغطا نیز مانند سلَف صالح خویش، قائل به عدم عدالت همگی صحابه است. روزی شخصی شافعی‌مذهب به ایشان گفت: چرا شیعه، ابو بکر، عمر، عثمان و سایر عشرهٔ مبشّره را اهل آتش می‌داند، در حالی که در قرآن آمده: ﴿ وَٱلسَّـٰبِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ مِنَ ٱلْمُهَـٰجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ... ﴾ (سورهٔ توبه: آیهٔ ۱۰۰) و ﴿ لَّقَدْ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ... ﴾ (سورهٔ فتح: آیهٔ ۱۸)، شیعیان، با ذکر براهینی به اثبات عدم عدالت صحابه پرداخته‌اند. سپس با استناد به صحیحین (بخاری و مسلم)، سعی داشت اثبات کند که همگی صحابه، عادل بوده‌اند.

مرحوم کاشف الغطا، در پاسخ وی گفت:

> همان طور که برخی از آیات قرآن، آیات دیگر را تفسیر می‌کند، همین طور نیز سنّت نبوی و احادیث، قرآن را شرح کرده، توضیح می‌دهند. بر *صحیح البخاری*، نظری بینداز که از معتبرترین کتاب‌های حدیثی نزد شافعیان و دیگر مذاهب چهارگانه است؛ زیرا در آن و همدوشش *صحیح مسلم*، چندین حدیث از پیامبر خدا، با تعابیر گوناگون و معنای واحد، خواهی یافت که همدیگر را تأیید می‌کنند که ... همهٔ اصحاب، از کسانی نیستند که ﴿خداوند، از آنان راضی شد و آنان نیز از او راضی شدند﴾؛ چرا که بسیاری از آنها بعد از پیامبر خدا، بنا به صریح آیهٔ قرآن و احادیث نبوی از کتاب‌های خودتان (اهل سنّت)، نه از کتب شیعهٔ اثنا عشری، مرتد شدند و بر دین نیاکانشان باز گشتند. من بیش از بیست حدیث از صحیحین (بخاری و مسلم) با سندهای متعدّد و عبارات گوناگون، جمع کرده‌ام که همگی آشکارا دلالت می‌کنند بر این که بیشتر اصحاب، پس از پیامبر خدا، تغییر کردند و به جاهلیت، باز گشتند و خدا، از آنان راضی نشد و آنان نیز از خدا راضی نشدند؛ بلکه خدا و پیامبرش را با اعمالشان به خشم آوردند. به صحیحین رجوع کن تا آن را آشکارا بینی (*جنّة المأوی*: ص ۱۴۹ و ۱۵۰).

ایشان، سپس در بیانی نسبتاً مفصّل، با غمض نظر از کتاب و سنّت، بلکه از طریق حس و وجدان و شواهد تاریخی ـ که به قول خود اهل سنّت، قوی‌ترین شاهد و برهان است ـ ، اثبات می‌کند که بسیاری از صحابهٔ پیامبرﷺ عادل نبوده‌اند (همان: ص ۱۵۰ ـ ۱۵۵).

شروح حدیثی مرحوم کاشف الغطا

حجم انبوهی از فعّالیت‌های مرحوم کاشف الغطا را شرح حدیث، تشکیل می‌دهد. موضوعات احادیث، شامل فقه، تاریخ، اصول عقاید و ...است. از آن جایی که ایشان، به صورت مفصّل، احادیث را شرح داده و به دلیل ارزشمند بودن سخنان ایشان در مورد احادیث، به جای بیان فهرست‌وار، خلاصهٔ شروح ایشان در ذیل احادیث در زمینه‌های گوناگون، در این جا آورده می‌شود.

عقاید

۱. کیفیت معاد جسمانی

ایشان، در پاسخ سؤالی از چیستی معاد جسمانی و معنای آیهٔ ﴿ لِمَ حَشَرْتَنِیٓ أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا ﴾ (سورهٔ طه: آیهٔ ۱۲۵)، می‌گوید:

> معنای معاد جسمانی، همان طور که در بعضی از اخبار آمده، این است که اگر تو آن شخص را که مُرده است، دیده بودی، می‌گفتی: «وی، همان شخصی است که دیده بودم»، همان طور که اگر شخصی را در سلامت بدنی دیده باشی و سپس بعد از ده سال، همان شخص را در حالی که دستش بُریده است، ببینی، خواهی گفت: «این، همان شخص است» و نقص عضو، در شخصیت وی، خللی وارد نمی‌سازد. پس حشر وی در آخرت، همین گونه است(*الفردوس الأعلی*: ص ۹۷ و ۹۸).

۲. معنای حدیث «علماء اُمّتی کأنبیاء بنی اسرائیل»

وجوه شباهت و همانندی بین پیامبران بنی‌اسرائیل و عالمان این امّت، بسیار است:

اوّل، نزد خدا در منزلت و کرامت، مشابهت دارند.

دوم، بیشتر انبیای بنی‌اسرائیل، در دعوت، مختلف بودند؛ چرا که بعضی، طائفه‌ای را دعوت می‌کردند و برخی، اهل شهری را و برخی، اهل روستایی را دعوت و انذار می‌کردند و علمای این امّت نیز همین گونه هستند.

سوم، همان طور که بیشتر انبیای بنی‌اسرائیل، صاحب شرایع جدید نبودند، بلکه به شریعت موسی فرا می‌خواندند و احکام *تورات* را برای مردم، تبلیغ می‌کردند، همین گونه، علمای این امّت، به شریعت خاتم الأنبیا دعوت می‌کنند و احکام قرآن کریم را تبلیغ می‌نمایند.

چهارم، همان گونه که انبیای بنی‌اسرائیل، غالباً از سوی ستمگران زمان خود، تحت آزار و شکنجه و بلا بوده‌اند، علمای این امّت نیز همین طور بوده‌اند.

پنجم، همان گونه که انبیای بنی‌اسرائیل، زاهد و حلیم و حکیم بوده‌اند، علمای این امّت هم همین گونه‌اند.

به هر حال، مراد از علما، فقهای امامیه و حاملان آثار نبوّت و امامت هستند، نه خصوص ائمهٔ معصوم؛ گرچه آنان، شاخص‌ترین افراد علما هستند (*جنّة المأوی*: ص ۲۹۹ و ۳۰۰).

۳. صحّت و سُقم حدیث «من رآنا فقد رآنا» و وجه آن

یکی از پُر رمز و رازترین و شگفت‌انگیزترین پدیده‌هایی که از جمله آیات الهی شمرده شده، «خواب» است. گر چه تحقیقاتی دربارهٔ این پدیده، صورت گرفته است؛ امّا هنوز، ماهیت حقیقی آن، ناشناخته باقی مانده است.

از دیر باز تاکنون، افراد، اشخاص گوناگونی را در خواب می‌بینند. این اشخاص، می‌توانند از آشنایان یا از غریبه‌ها باشد؛ امّا بعضاً آدمی، اولیای الهی را در خواب می‌بیند. در این جا این سؤال پیش می‌آید که: آیا می‌توان در خواب، پیامبران و ائمهٔ اطهار را دید یا این، صرفاً خیال و وهمی بیش نیست؟ حدیث: «من رآنا فقد رآنا»، به این سؤال، پاسخ می‌دهد و مرحوم کاشف الغطا نیز دربارهٔ این حدیث، توضیحی داده است.

امّا صحّت حدیث در شهرت و استفاضه، به حدّی است که شیعه و سنّی، آن را فی الجمله روایت کرده‌اند. اگر چه در الفاظ آن، اختلاف است؛ امّا قدرِ مشترک آن، این است: «عن النّبی ﷺ: من رآنی فقد رآنی فإن الشیطان لا یتمثّل بصورتی»، که مستفیض است و صدوق، در *الأمالی* (ص ۱۲۱) و عیون *أخبار الرضا*ؑ (ج ۱ ص ۲۸۸) آورده و ابو الفتح کراجکی در *کنز الفوائد* (ص ۲۱۲ و ۲۱۳)، آن را آورده و کلامی بلند در شرح آن از استادش شیخ مفید؛ نقل کرده است.

امّا صحّت خواب‌ها، فی الجمله، و تطابق آنها با واقع، امری است که قابل انکار نیست، بلکه وجدان آدمی، قبل از شریعت و قرآن، به آن شهادت می‌دهد و حکمای هند و یونان، بر آن اتّفاق دارند و تنها مادّیون ـ که منکر ارواح مجرّد هستند ـ آن را انکار می‌نمایند؛ امّا نزد قائلان به وجود ارواح و احضار ارواح مُردگان، امری است که نزد آنها به حقیقت پیوسته است (*جنّة المأوی*: ص ۳۰۹ و ۳۱۰).

۴. معنای حدیث «حسین منّی و انا من حسین»

مرحوم کاشف الغطا، شهرت این حدیث را تا اندازه‌ای می‌داند که ما را از بحث دربارهٔ صحّت و سقم سند حدیث، بی‌نیاز می‌کند. ایشان، مفصّلاً راجع به این حدیث، بحث کرده و در پایان می‌نویسد:

> ظهر لک معنی الحدیث الشریف بالوجه الأکمل وهو «حسین منّی» بالولادة الجسمانیة، و «أنا من حسین»، بالولادة الروحانیة.

ایشان، سپس مطالب معرفتی‌ای را بیان می‌کند که خارج از موضوع این مقاله است (همان: ص ۳۰۲ و ۳۰۳).

۵. مراد از «اسم» یا «اسماء» در دعاهای اهل بیت و اشتقاق اسمای اهل بیت از اسم خداوند

مراد از «اسماء» در این دعاهای شریف، مظاهر الهی است که خداوند متعال، در زمان‌های خاصّی و مکان‌های مقدّسی برای اولیا و اصفیای خاص خود، به آنها متجلّی می‌شود که به بسیاری از این ظهورات، در «دعای سمات» که در عصر جمعه خوانده می‌شود، اشاره شده است. امّا مراد از اشتقاق نام بعضی از اولیای خداوند از نام‌های الهی، اشتقاق از مصادر و معانی شریفی است که حقاً و علی الإطلاق، از اوصاف حق تعالی است، مثل «حمد» که محمّدﷺ از آن مشتق شده است و یا «علوّ» که نام علیؑ از آن مشتق شده است و یا مثل «حسن» و «إحسان» که نام «حسن» و «حسین» از آن، مشتق شده است و ... (همان: ص ۲۹۶).

اخلاق

۱. رابطهٔ کسوف و خسوف با گناهان مردم

ما اخباری داریم که در آنها ظاهراً بین کسوف و خسوف و کثرت گناهان، ارتباطی برقرار دانسته شده است و به نوعی، سبب کسوف و خسوف را کثرت گناهان معرّفی کرده‌اند. کاشف الغطا، در این زمینه بیانی بدین شرح دارد:

> آنچه علمای علم هیأت، دربارهٔ سبب کسوف و خسوف بیان کرده‌اند، تقریباً محسوس یا شبه محسوس است. امّا آنچه در اخبار آمده است دالّ بر این که سبب آن دو، کثرت گناهان است، علاوه بر ضعفی که ما را از پایبندی به آنها باز می‌دارد و معارضهٔ بعضی از احادیث نبوی که در مورد تقارن وفات ابراهیم پسر پیامبر خدا و خسوف، صادر شده است، می‌توان آنها را تأویل کرد به این که این احادیث، کنایه از این است که کثرت گناهان، موجب از بین رفتن نور خورشید هدایت و ماه‌های عقل‌هاست (*الفردوس الأعلی*: ص ۹۷).

۲. شرح مراتب نفس در حدیث امام علی خطاب به کمیل بن زیاد

حدیث معروفی است که در آن، کمیل از امیر مؤمنان می‌خواهد که نفس وی را به او بشناساند. امیر مؤمنان هم در کلامی طولانی، به شرح مراتب نفس می‌پردازد (*بحار الأنوار*: ج ۵۸ ص ۸۵؛ *الصافی*: ج ۳ ص ۱۱۱). مرحوم کاشف الغطا نیز به مناسبت پرسشی دربارهٔ گفتار پیامبر خدا، خطاب به علی﵇ که: «إذا فاضت نفسی فتناولها بیدک وامسح بها وجهک (*الارشاد*: ج ۱ ص ۱۸۶)؛ وقتی روحم آهنگ سفر کرد، آن را به دست، مسح کن و به صورتت بکش» و این که مراد از «مسح بر وجه» چیست، ضمن پاسخ به این پرسش، به شرح مراتب نفس، پرداخته است:

> بدان که در اخبار معتبر، وارد شده است که کمیل ـ که از اصحاب خاصّ امیر مؤمنان بود ـ گفت: ای مولای من! می‌خواهم که نفسم را به من بشناسانی.
>
> امیر مؤمنان فرمود: ای کمیل! از کدامین نفس می‌پرسی؟
>
> گفت: ای مولای من! مگر یک نفس بیشتر نداریم؟
>
> فرمود: ای کمیل! همانا نفس، چهار تاست: نامیِ نباتی، حسّیِ حیوانی، ناطقهٔ قدسی، و الهیِ ملکوتی. و هیچ شکّی نیست که هر یک از این نفْس‌ها را مراتب و درجاتی است و این که نفس نباتی و حیوانی، با مرگ انسان از بین می‌رود و تنها نفس ناطقهٔ قدسی باقی می‌مانَد که در همهٔ افراد، وجود دارد و پایین‌ترین مرتبه‌اش وقتی است که نزدیک به نفس چارپایان می‌شود، همانهایی که جز چارپایانی بیش نیستند، بلکه گمراه‌ترند و بالاترین مراتب آن، وقتی است که به نفوس فرشتگان، متّصل می‌شود و این، اوّلین مراتب نفس الهیِ ملکوتی است که بالاترین آن، روحُ القُدُس است. ... و آن، همان

حقیقت محمّدیه است که رسالت عظما و رهبری بزرگ پیامبران و سروران را عهده‌دار گشت که وقتی از بدن عنصریِ شریفش جدا گشت، به جانشینش امر کرد که به امر خدا، آن را عهده‌دار شود و به آن، روی کند و تعبیر «یمسح بها وجهه»، کنایه از قبول آن و متبرّک شدن به آن است، همان طور که انسان، صورت خود را با چیزهایی مقدّس، مثل قرآن و تربت [امام حسین‌ع] مسح می‌کند (*جنّة المأوی*: ص ۱۱۷ ـ ۱۱۱).

تاریخ

سخن گفتن سر مقدّس امام حسین و اخبار وارد شده در این زمینه و صحّت و سقم آنها

مرحوم کاشف الغطا، در این باره، بیان مفصّلی دارد. ایشان، اخبار وارد شده در این موضوع را دارای اعتبار تاریخی می‌داند، نه اعتباری که در احکام شرعی مطلوب است:

خبر زید بن أرقم و ابن وکیده، در برخی از کتب معتبر، آمده است و مراد در این جا، اعتبار تاریخی است، نه آن اعتباری که در اخبار فقهی، شرط است، از قبیل صحیح و حَسَن و موثّق؛ بلکه این، از قبیل آن است که می‌گوییم: *تاریخ الطبری* و *تاریخ ابن اثیر* معتبرند، و در اعتبار این خبر، همین بس که علاوه بر روایت سیّد بن طاووس در *اللّهوف* (در *اللّهوف* سیّد بن طاووس یافت نشد) و شیخ مفید در *الارشاد* (ج ۲ ص ۱۱۷) و همانندشان، مجلسی در *بحار الأنوار* (ج ۴۵ ص ۱۲۱) و طریحی در *المنتخب* (در *المنتخب* یافت نشد) نیز آن را نقل کرده‌اند (*جنة المأوی*: ص ۲۱۹).

ایشان، سپس دربارهٔ این گونه کرامات (بر فرض قبول آنها) نوشته که اینها در ملأ عام، رُخ نداده است و بر فرض وقوع هم مستلزم روی‌گردانی از گناه و معصیت و فسق و فجوری نیست؛ چه این که نظیر این جریان، در واقعهٔ تکلّم سر مقدّس یحیی‌ع رُخ داد، در حالی که موجب بیداری حاکم جبّار زمانه خود نشد (همان: ص ۲۲۰ ـ ۲۲۳).

فقه

۱. شرح حدیث «إنّما الأعمال بالنّیات و لکل امرء ما نوی»

در علم اصول فقه، این بحث مطرح است که: آیا در عبادات، قصد وجه، لازم است یا خیر؟ مراد از قصد وجه، این است که مثلاً در نماز، پس از این که معلوم شد فلان جزء، واجب است یا مستحب، شخص نمازگزار، آن جزء را به قصد وجوب یا استحباب ادا نماید (برای اطّلاع بیشتر، ر.ک: *فرائد الأصول*: ج ۱ ص ۳۱ و ج ۲ ص ۶۰۶ ـ ۶۰۸؛ *کفایة الأصول*: ص ۴۱۵؛ *منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة*: ج ۷ ص ۱۷۱) این حدیث نیز کما بیش، مرتبط با این بحث است.

مرحوم کاشف الغطا، این حدیث را مأخذ قاعده فقهی «الأمور بمقاصدها» می‌داند (برای اطّلاع از معنای قاعدهٔ فقهی، ر.ک: *القواعد الفقهیة*: ج ۱ ص ۲۰ ـ ۲۴)؛ لیکن مورد این حدیث را عبادات و عادات می‌داند، نه عقود و معاملات. مثلاً اگر نیّت و قصد از احسان به شخصی، تقرّب و نزدیکی به

او باشد، از جانب شخص احسان شونده، مأجور است و اگر قصد از آن، تقرّب بـه خـدا باشـد، اجـر و ثوابش بر عهدهٔ خداوند متعال است.

ظاهراً آن مرحوم، قصد وجه را در عبادات، لازم می‌داند. وی در این زمینه آورده است:

> و الغرض من هذه الأحادیث بیان وجـه القـصد لا بیـان اعتبـار القـصد و لزومـه إذ هـو ضروری من العقلاء و یستحیل صدور عمل من العاقل الغیر الغافـل بغیـر قـصد (تحریـر *المجلّة*: ج ۱ ص ۱۷).

۲. قاعدهٔ لا ضرر

مرحوم کاشف الغطاء، پس از بیان این که این قاعده، از قواعد استوار و اساسی در شریعت اسلام بوده و حکمت آن، تسهیل تشریع بر بندگان است، دربارهٔ مفاد این قاعده به طور خلاصه، می‌نویسد:

> خلاصهٔ گفتار، این است که این قاعده، دلالت بر حرمت ضرر رسانی و مقابلـهٔ ضـرر بـا ضرر، و نیز وجوب جبران ضرر می‌نماید. مثلاً اگر کسی دارایی تو را از بین بُرد، تو حـق نداری مقابله به مِثل کنی و دارایی او را نابود کنی؛ بلکه بر آن شخص، واجب است کـه آن ضرر را جبران نماید. همچنین، این قاعده، دلالت بر معنـایی مـی‌کنـد کـه برکـت و سودش بیشتر است و آن این که هر حکمی در شرع (وضعی یا تکلیفی) که موجب ضرر وارد شدن به یک شخص یا نوعِ افراد شود، در اسلام، جایی نـدارد. مـثلاً وضـو گـرفتن برای نماز، واجب است؛ ولی اگر همین وضو به دلیل بیماری یا ... ، موجب رسیدن ضرر به شخص باشد، جایز نیست (همان: ص ۲۳ ـ ۲۴).

۳. قاعدهٔ الید

ایشان، این قاعده را برگرفته از حدیث نبوی مشهور «علی الید ما أخذت حتّی تؤدّی» (*عوالی اللآلی*: ج ۱ ص ۲۲۴) می‌داند و پس از تمجید از این حدیث نبوی، به طور خلاصهٔ دربارهٔ مفاد آن، آورده است:

> همانا هر کس از روی ستم و دشمنی، یـا نـادانی و فراموشـی، و یـا ... دسـت بـر مـال دیگری بگذارد، ضامن آن مال اسـت؛ یعنـی مـسئولیت آن بـر وی اسـت تـا آن را بـه صاحبش باز گرداند و لازمهٔ این ضمانت و مسئولیت، آن است که اگر آن مـال، موجـود است، آن را به صاحبش برگرداند و اگر از بین رفته است، مانند آن را باز گرداند یـا پـس از ناتوانی از این کار، قیمت آن را بپردازد (تحریر *المجلّة*: ص ۸۶).

۳. قاعدهٔ سلطنت

وی، این قاعده را برگرفته از حدیث نبوی «الناس مسلّطون علی أموالهم» (*عوالی اللآلـی*: ص ۲۲ و ۴۵۷) می‌داند و دربارهٔ احکام مترتّب بر آن، آورده است:

احکام بسیاری بر این قاعده مترتّب است. مثلاً انسان می‌تواند هرگونه کـه بخواهـد، در خانه‌اش تصرّف نماید و پنجره‌هایی در دیوارش قرار دهد، گرچه بـر خانـهٔ همسایه‌اش، اشراف داشته باشد و همسایه، حقّ جلوگیری ندارد؛ زیرا مردم بر دارایی‌شان تسلّط دارند، مگر این که این کار، مستلزم ضرررسانی به همسایه باشد که در این صـورت، بـه دلیـل قاعدهٔ لا ضرر ـ که حاکم بر قاعدهٔ سلطنت است ـ، این کار، جایز نیست. آری! اگـر دو ضرر با هم تعارض یابند، قضیه به حاکم شرع، ارجاع می‌شود تا وی بـه آنچـه ضـررش کمتر است، حکم نماید یا راهی برای جمع بین دو حق بیابد (*تحریـر المجلّـة*: ص ۹۰ ـ ۹۱).

۴. قاعدهٔ الجب

مرحوم کاشف الغطا، این قاعده را برگرفته از سخن پیامبر خدا می‌داند که: «الإسـلام یجـب مـا قبله» (*عوالی اللآلی*: ج ۲ ص ۵۴ و ۲۲۴)؛ اسلام، آنچه پیش از خود است، قطع می‌کند»، و به طـور کوتاه، دربارهٔ مفاد این حدیث می‌گوید:

> تعامل پیامبر ﷺ با مشرکان و اهل کتابی که در دین اسلام وارد می‌شدند، به این مطلب، شهادت می‌دهد و این گونه، افراد را به ادا کردن حقوق الهی‌ای کـه گذشـته بـود، وادار نمی‌کرد. فقط بر دوش اینها حقوق بشری مثل قرض‌ها و مانند آن است؛ امّا حقوق مالی (مثل زکات‌ها و مانند آن) نزد مشهور علما، ساقط است (*تحریر المجلّة*: ص ۹۳).

کتاب‌نامه

الف. کتاب‌ها

۱. *الإرشاد*، محمّد بن محمّد بن النعمان (الشیخ المفید)، تحقیق: مؤسّسة آل البیت علیهم السلام، بیروت: دار المفید.

۲. *أساطین المرجعیة العلیا فی النجف الأشرف*، محمّد حسین علی الصغیر، بیروت: مؤسّسة البلاغ، ۱۴۲۴ ق، اوّل.

۳. *أصل الشیعة و أصولها*، محمّد حسین کاشف الغطاء، تحقیق: علاء آل جعفر، مؤسسة الإمام علی علیه السلام.

٤. *الأمالی*، محمّد بن علی ابن بابویه القمی (الشیخ الصدوق)، قم: مؤسّسة البعثة، ۱۴۱۷ ق، اوّل.

٥. *أنوار الأصول (تقریراً لأبحاث الشیخ ناصر مکارم الشیرازی)*، أحمد القدسی، قم: نسل جوان، ۱۴۲۰ ق.

٦. *بحار الأنوار*، محمّد باقر بن محمّد تقی المجلسی، بیروت: مؤسّسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۷. *تحریر المجلّة*، محمّد حسین کاشف الغطاء، تهران: مطبوعات مکتبة النجاح / قم: مکتبة فیروزآبادی، ۱۳۵۹ ق.

۸. *جنّة المأوی*، محمّد حسین کاشف الغطاء، جمعه و رتّبه وعلّق علیه: السیّد محمّد علی القاضی الطباطبائی، تبریز: مکتبة حقیقت ۱۳۸۰ ق.

۹. چشم و چراغ مرجعیت (مصاحبه‌های ویژهٔ مجلّهٔ حوزه با شاگردان آیة الله بروجردی)، به کوشش: مجتبی احمدی و دیگران، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۳۷۹ ش، اوّل.

۱۰. درء *تعارض العقل و النقل*، أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیّة الحرّانی، تحقیق: محمّد رشاد سالم، ریاض: جامعة الإمام محمّد بن سعود، ۱۴۰۳ ق.

۱۱. *دیوان السیّد جعفر الحلّی المسمّی: سحر بابل و سجع البلابل*، تعلیقات: محمّد حسین کاشف الغطاء، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۳ ق.

۱۲. *عوالی اللآلی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة*، ابن أبی جمهور الأحسائی، تحقیق: مجتبی العراقی، قم: مطبعة سیّد الشهداء، ۱۴۰۳ ق، اوّل.

۱۳. عیون *أخبار الرضا* علیه السلام، محمّد بن علی ابن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق)، بیروت: مؤسّسة الأعلمی، ۱۴۰۴ ق، اوّل.

١٤. *فرائد الأصول*، الشیخ مرتضی الأنصاری، قم: انتشارات دهاقانی (اسماعیلیان)، ۱۳۷۵ ش، اوّل.

۱۵. *الفردوس الأعلی*، محمّد حسین کاشف الغطاء، تعلیقات: السیّد محمّد علی القاضی الطباطبائی، تصحیح: السیّد محمّد حسین الطباطبائی، بیروت: دار المحجّة البیضاء و دار الرسول الأکرم، ۱۴۲۲ ق.

١٦. *فوائد الأصول* (تقریر أبحاث أصول الشیخ محمّد حسین الغروی النائینی)، مقرّر: شیخ محمّد علی الکاظمینی البروجردی، تحقیق: مؤسّسة النشر الإسلامی، قم: مؤسّسة النشر الإسلامی، ۱۴۲۴ ق.

۱۷. *الفوائد المدنیة*، ملاّ محمّد امین الإسترآبادی، تحقیق: مؤسّسة النشر الإسلامی قم: مؤسّسة النشر الإسلامی، ۱۴۲۴ ق، اوّل.

۱۸. *القواعد الفقهیة*، ناصر مکارم الشیرازی، قم: مدرسة الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام، ۱۳۷۹ ش، اوّل.

۱۹. *کفایة الأصول*، محمّد کاظم الخراسانی، قم: مؤسّسة النشر الإسلامی، ۱۴۲۴ ق، سوم.
۲۰. *کنز الفوائد*، ابو الفتح محمّد بن علی الکراجکی، قم: مکتبة المصطفوی، ۱۴۱۰ ق، دوم.
۲۱. *اللهوف*، السیّد علی بن طاووس، ترجمه: عبد الرحیم عقیقی بخشایشی، قم: دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۷۷ ش، اوّل.
۲۲. *المراجعات الریحانیة*، محمّد حسین کاشف الغطاء، تحقیق و تعلیق: السیّد محمّد عبد الحکیم الصافی، بیروت: دار الهادی، ۱۴۲۴ ق، اوّل.
۲۳. معجم *المؤلفین العراقیین فی القرنین التاسع عشر والعشرین*، کورکیس عوّاد، بغداد: ۱۹۶۹ ق.
٢٤. معجم *رجال الحدیث*، السیّد أبو القاسم الموسوی الخوئی، بیروت: دار الزهراء.
۲۵. *المنتخب فی جمع المراثی والخطب*، فخر الدین الطریحی النجفی، قم: انتشارات الشریف الرضی، ۱۳۸۰ ش، سوم.
٢٦. منتهی *الدرایة فی توضیح الکفایة*، السیّد محمّد جعفر الجزائری المروّج، تحقیق: محمّد علی الموسوی المروّج، قم: نشر الفقاهة، ۱۴۲۷ ق، اوّل.
۲۷. موسوعة *النجف الأشرف*، جمع بحوثها: جعفر الدجیلی، به قلم: عبد الله الخاقانی، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۲۱ ق، اوّل.
۲۸. *نهایة الأفکار* (تقریر أبحاث آغا ضیاء العراقی)، مقرّر: شیخ محمّد تقی النجفی البروجردی، تحقیق: مؤسّسة النشر الإسلامی قم: مؤسّسة النشر الإسلامی، ۱۴۲۲ ق.

ب. مقالات

۱. «اثبات صدور حدیث از طریق مضمون‌شناسی و متن»، عبّاس ایزدپناه، فصل‌نامهٔ *علوم حدیث*، سال دوم، شمارهٔ چهارم: تابستان ۱۳۷۶ ش.
۲. «الأرض و التربة الحسینیة»، محمّد حسین کاشف الغطاء، تصحیح: رباح کاظم الفتلی، مجلّة *تراثنا*، السنة الثامنة عشرة، ش ۷۱ ـ ۷۲.
۳. «عین المیزان»، محمّد حسین کاشف الغطاء، مجلّة *علوم الحدیث*، ش ۱۶.
۴. «نقض فتاوی الوهّابیة»، محمّد حسین کاشف الغطاء، مجلّة *تراثنا*، العدد الرابع، شوّال ۱۴۰۸ ق.